

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به این روایت إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام. عرض کردیم تا آن جایی که الان شواهد در دست ما موجود است این متن فقط یک جا آمده، در یک روایت آمده که در کافی و در کتاب تهذیب وارد شده. إنما يحرم الكلام تنها هم در سه تا متن آمده که دو تایش هم صحیح است از کتب مشهور هم هست. انصافش مجموعه شواهد. البته عادتاً باید شواهد اگر می خواست یکی از کبریات کلی اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین باشد عادتاً باید بیش از این باشد و بیش از این ذکر شده باشد و بیش از این هم تطبیق شده باشد چون ما همیشه عرض کردیم آن کبریات کلیه یکی از نکات مهم در آن ها یعنی یکی نه، همه نکات، سه تا نکته در آن کبریات کلی مطرح است، همیشه مطرح است. یک ثبوتش. دو: معنایش، سه: حدودش. اصل در تاریخ فقه اسلامی اگر شما نگاه بکنید فقه یک مقدار زیادیش بر مدار همین مطلب است مثلاً لا ضرر و لا ضرار. یک : آیا چنین مطلبی را پیغمبر فرمود یا نه که عرض کردیم بخاری و مسلم نقل نکردند. لا ضرر و لا ضرار را. موطاء مالک دارد اما بخاری و این ها نقل نکردند و حدیث را ضعیف می دانند. دو: معنای لا ضرر و لا ضرار چیست؟ که عرض کردیم فقهای اهل سنت در قرن دوم، چون این ها روایت کم داشتند برای عده زیادی از فروعی که به آن مبتلا می شدند به همین لا ضرر تمسک می کردند. ما اصولاً توضیح دادیم یکی از نکات مهمی که در فقه پیش آمد این بود: توسعه فروع بود و این فروع شاید با آن ترتیبی که آن ها دارند بعضی از فروع آن ها که صد در صد، اصلاً کلاً در روایات نیامده مخصوصاً روایات آن ها، فروعی که آن ها مطرح کردند لذا برای این که بتوانند در این فروع جواب بدهند خیلی مجبور شدند به کلیات برگردند، کبریات. این کبریاتی که در آن زمان بود مثلاً رفع عن امتی الاکراه و النسیان و الخطاء مثلاً، از آن ها مثلاً همین مسئله لا ضرر و لا ضرار، مسئله المومنون عند شروطهم، مسئله استصحاب. آن وقت این ها طبیعتاً در همین قرن دوم

یواش یواش آمدند بحث راجع به مدرک این قاعده ها کردند لکن بحث ها به نحو دقیق تر یعنی این بحث های قرن دوم بیشتر جنبه فقهی داشت، در قرن سوم بیشتر جنبه حدیثی داشت.

پرسش: حدودشان هم ؟

آیت الله مددی: بحث دیگر بحث حدود است مثلاً اگر ما لا ضرر را قبول کردیم آیا لا ضرر در اجزاء جاری می شود یا نه، مثلاً وضو برای ایشان ضرری نیست اما خصوص دست چپ را شستن ضرری است، آیا این جا قصد دست چپ را بر می دارد یا کل وضو را بر می دارد؟ نماز برای ایشان ضرری است، خصوص سجده برای ایشان ضرری است یا سجده دوم، سجده اول را هم انجام داده، مگر بخواهد دو مرتبه برود چشمش را نهایت در سجده دوم ناراحت می شود. آیا لا ضرر این را بر می دارد یا کل نماز را بر می دارد؟ در فقه اسلامی این فروع خیلی تاثیرگذار است، فوق العاده. آن وقت یک عده ای از قواعد خواهی نخواهی پیدا شد مثل قاعده لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سبیلاً، نفی زمان از آن گرفتند با این که سبیل ظاهراً ربطی به زمان ندارد. لیس علی المحسنین من سبیل. قاعده نفی زمان بر محسن، کسی که در فکر احسان است. لا تعاونوا علی الاثم و العدوان، قاعده حرمة الاعانة، تعاون را عوض کردند کردند حرمة الاعانة علی الاثم و العدوان. این ها همه از قرن دوم تدریجاً وارد دنیای اسلام شد لذا در روایات ما یکی از شئون مهم فقیه همین است که بتواند این ها را.

یکی هم همین قاعده إنما یحلل، این یواش یواش این مطلب مطرح شد که در مثل عقود اعتبار به معناست یا اعتبار به معنا مع مراعات لفظ است؟ به لفظی است که آن معنا را افاده بکند. این قاعده اگر باشد معنایش این است که در باب عقود و التزاماتی که بین افراد هست لفظ تاثیرگذار است و عرض کردیم رد فقه اهل سنت مخصوصاً در فقه حنفی ها ظاهرش این است که آن شرحی را که داده و مخالف در سنی های دیگر هم ندارد العبرة بالمعانی و المقاصد لا بالالفاظ و المبانی. در صورتی که پیش ما العبرة بالالفاظ مع المعانی و عرض کردیم این فیما بعد تحلیل اصلاً کلی پیدا کرد که عرض کردیم مثل مرحوم آقا شیخ محمد اصفهانی و بعد مرحوم علامه طباطبائی، بعدیت به این اعتبار که مثلاً قبلاً فوت کردند و بعد هم آقای خوئی رحمهم الله ، این ها همه شان مبنایشان این شد که در

باب انشاء، انشاء همان اعتبار نفسانی است ابراز که بشود، باید به ابراز برسد اما اعتبار را نفسانی گرفتند. در این مبنای مخالف می گوید اعتبار نفسانی وجود ندارد، آن چه که در نفس شماس است این اعتبار نیست، این فقط خطور است. این تا لفظ نیاید اعتبار نیست، یحلل و یحرم الکلام، تا کلام نباشد فائده ندارد. آن وقت چون نکته سر کلام است نکته سر اعتبار نفسانی نیست. به همان مقدار که ابراز کردید اعتبار ثابت است. اگر شما در قلبتان یک اعتباری کردید اوسع، لفظ یک مقدار است، لفظ همان مقدار ثابت می شود نه به مقداری که در قلب شما هست، در صقع شما هست، خوب دقت بکنید این نکته بحث را! یعنی آن چه که در این بحث خیلی مطرح است، خیلی مورد نظر است، اگر این روایت مبارکه ثابت بشود این قاعده را به این تقریب ثابت می کند. این دقیقاً خلاف اهل سنت است. و دقیقاً خلاف این تصویری است که انشاء، ابراز اعتبار نفسانی است. و لذا عرض کردیم در باب کلام، در باب اخبار شما صدق و کذب تصویر می کنید چون کلام ممکن است اوسع یا اضیق از واقع باشد اما در باب انشاء تصویر نمی کنیم چون خود واقع است لکن واقع در وعای اعتبار، واقع در صقع نفس

پرسش: لفظ تابع قصد نیست؟

آیت الله مددی: نه نیست. البته باید قصد باشد چون لفظ بدون قصد که معنا ندارد، آن بحث دیگر

پرسش: قصد می تواند تصویری باشد یا تصدیقی

آیت الله مددی: نه آن اصلاً بحث دیگری است اصلاً

پس دقت بفرمایید انصاف، خوب دقت بکنید ما می خواهیم شواهد را اقامه بکنیم. یک شواهدی بر می گردد به مصدر حدیث، یک شواهدی بر می گردد به سند حدیث، یک شواهد بر می گردد به تلقی اصحاب. عرض کردیم عادات روایتی که در کافی و تهذیب هر دو بیاید عادات اصحاب تلقی به قبول می کنند. روایاتی که منفرداً در کتاب فقیه هست عادات اصحاب تلقی نمی کنند. من کراراً عرض کردم آن چه که همین الان در حوزه های خودمان در مجموعه معارف حوزوی داریم بالای نود درصدش تابع مکتب دوم بغداد است، این مکتب دوم بغداد با آمدن کلینی که شاید ۳۲۰ باشد، حدوداً. به نظرم می آید همان جور که قبلاً عرض کردم چون با ترور

.....

مستترشد که خلیفه بود ۳۲۳ است یا ۳۲۲ است وضع بنی عباس به هم خورد، خلیفه به دست مردم عادی در روز روشن ترور بشود، کشته بشود این خیلی وهن دولت بود. احتمالا کلینی بعد از این تاریخ بغداد آمده است چون به هر حال یک جریانات زیر زمینی برای شیعه و گروهی از شیعه که دیگه نمی خواهم وارد بشوم چون این شرح طولانی دارد که متاسفانه خیلی واضح نشده. داشته که بعد از یازده سال شیعه بر بغداد مسلط شدند، آل بویه بر بغداد، این نمی شود، فاصله خیلی کم است، در فاصله های کم عوامل نزدیک می بینند، عوامل دور را حساب نمی کنند. این فاصله خیلی کم است، وفات کلینی ۲۹ یا ۲۸، پنج سال بغداد آل بویه بغداد آمد، این فاصله خیلی کم است. الان ما هیچ رابطه ای بین کلینی و مثلاً یک حرکت زیر زمینی یا یک نشاط زیر زمینی وجود، بیشتر وجود خاندان های شیعی که در بغداد بودند و تاثیرگذار بودند ما به حسب ظاهر الان نمی بینیم. الان چیزی در تاریخ ما واضح نیست، بله ما این را می بینیم که مرحوم کلینی در قم کاملاً یک حالت مجهول زندگی کرده یا در ری. حتی مشایخ قم از ایشان حدیث نقل نمی کنند. در قمی ها سه چهار نفرشان همه شان وضع روشنی ندارند یعنی فقط نکته شان این است که از کلینی نقل کردند. هیچ نکته خاصی ندارند، از احوالات آن ها هیچی نمی دانیم که از همه شان شاید معروف تر محمد ابن محمد ابن اسام کلینی باشد که اصلاً ایشان را نمی شناسیم رابط بین کلینی و شیخ صدوق. فقط همین مقدار می دانیم که آثار کلینی را برای شیخ صدوق نقل کرده است. آیا این چه تاثیری داشته؟ عادتاً پنج سال فاصله کمی است. در فاصله کم عوامل نزدیکی حساب می کنند نه دور. احتمالا کلینی، آن چه که ما داریم از نسخ کلینی همه نسخ بغداد است، آن چه که در قم شیخ صدوق نقل می کند نسخ قم است. مثلاً همین توقیع معروف به نسخه قم است، همین اما الحوادث الواقعة، این را هم شیخ صدوق از کلینی نقل می کند اما به واسطه محمد، این جز نسخ قم است. البته مرحوم شیخ طوسی هم آن را نقل کرده اما نقل به قم بر می گردد که احتمال هم می دهیم چون الان در کافی نیست چون اصولاً در کتاب کافی در دو باب که مربوط به امام زمان صلوات الله و سلامه است کلینی توقیعات را نیاورده است. احتمال دادیم در آن کتاب دیگرش که دست ما نرسیده به نام رسائل الائمة آن جا آورده است. احتمالاً رسائل الائمة نسخه بغدادی در اختیار شیخ نبوده، نسخه قمی بوده. این نسخه ای که الان آمده در کتاب غیبت شیخ، این نسخه در حقیقت نسخه قمی است. حالا راجع به این بحث ها

وارد نشویم. به هر حال فعلا بیشترین تاثیر ما الان به مکتب دوم بغداد است. مکتب دوم بغداد با آمدن کلینی حدود ۳۲۰ شروع شد، یکمی بعد از ۳۲۰ و با خروج شیخ از بغداد تمام شد ۴۵۰. بزرگانی که داریم مثل سید مرتضی، سید رضی، مثل ابن قولویه، چون ابن قولویه ولو در قم بود بعد آمد بغداد، مثل شیخ مفید، خود سلار، ابن برقی، این ها بزرگانی هستند که کاملا متأثر به همین مکتب بغدادند که این مکتب نکته مهمش هم این بود که تقریبا تمام معارف دینی ما را داشت و آن هم به برکت شیخ طوسی است. تفسیر داشت، رجال داشت، فهرست داشت، حدیث داشت، فقه شیعی داشت، فقه مقارن داشت، فقه تفریعی داشت، کلام داشت. تمام آن معارف حوزوی ما را همه را هم شیخ نوشته است. این مکتب هنوز که هنوز است همین لحظه ای که در خدمتتان هست. حالا بخواهیم بنشینیم و این مکتب مفرداتش را در این علوم مختلف نقادی بکند کار سنگینی است، بیشترین نقادی هایی که تا حالا شده روی تک تک است، روی مجموعه مکتب شیخ و مدرسه شیخ نشده، مثلا فلان شخص را شیخ گفته ضعیف، نه ضعیف نیست. تک تک کار ها شده. فلان مطلب را شیخ در تفسیر آورده اما روی کلیه مکتب شیخ به طور کلی. کل مکتب شیخ، من نکاتی را که عرض میکنم اگر خواستید بعد ها کاری بکنید این است. کل مکتب شیخ یک جا تنقیح علمی بشود نه این مداحی و شیخ الطائفه، خب بلا اشکال ایشان شیخ الطائفه است. با قطع نظر از آن جهت ایشان بررسی بشود، مبانی علمی ایشان بررسی بشود و تنقیح بشود و تصحیح بشود و پالایش بشود انصافا جایش در حوزه های ما در این هزار سال خالی است، البته نه سال دیگر هزار سال می شود با خروج شیخ از بغداد.

علی ای حال کیف ما کان من گاهی از بحث خارج می شوم. ما داریم شواهدی را بر حدیث جمع می کنیم و یکی از شواهد به نظر ما که عده ای این را. عرض کردیم این نکته را هم کرارا عرض کردیم یک بحث کلی در باب خبر این است یک اموری را عده ای حد قرار دادند، مرز است، این ور مرز قبول آن ور نا قبول. آنی که به ذهن ما می رسد تمام این ها شواهد است. ما مرز نداریم، کسانی که قائل به حجیت تعبیدی خبرند علامت حجیت تعبیدی خبر مرز قرار می دهند، حد قرار می دهند. مثلا اهل سنت حدشان عدالت است. اگر راوی عادل بود قبول و الا فلا. این مرز. دلیلشان هم آیه مبارکه است. مرحوم آقای خوئی حد قرار می دهند وثاقت راوی،

.....
دلیلشان هم سیره عقلا و امضای شارع. اخباری ها مرز را وجود در کتب معتبره شیعه، دلیلشان هم آن روایت که کتب را زیر زمین دفن کردند امام می گوید به آن ها عمل نکنید. همین که در کتاب معتبر باشد، روایت به امام جواد منسوب است، البته روایت را نمی شود قبول کرد، سندش هم مشکل دارد. در این روایت امام می فرمایند. دقت بکنید امام نیامدند قواعد تحدیث و حدثنی گفت، نگفت، سماع بود، قرائت بود، گفت این کتب زیر زمین بوده، این قطعا وجاده است، جای شبهه ندارد، از زیر زمین در آوردیم، تقیه شدید بود. آیا؟ امام می فرماید حدثوا بها فإنها حق، این حدیث را اخباری های ما دلیل قرار دادند برای حجیت تعبیدی کل خبر یوجد فی احد الکتاب المشهوره. روشن شد؟

پرسش: مبنای محکمی است

آیت الله مددی: محکم است.

پرسش: خاص نبوده؟

آیت الله مددی: ظاهرش که نه. روایت از منفردات کلینی است شخصی است به نام محمد ابن حسن خالد اشعری قمی که ایشان را نمی شناسیم و بعید هست که این مطلب را قبول بکنیم

به هر حال فعلا وارد نمی شویم. ما عرض کردیم صحیح، آن وقت در مقابل کسانی می گفتند هر خبری را قبول می کنیم مرزش این است، موافق با کتاب و سنت. مثل یونس ابن عبدالرحمن یا عده ای آمدند گفتند هر خبری که مخالف عامه است. عرض کردیم انصافا تمام این نکاتی که گفته شده، تمام این اقوالی که گفته شده همه اش مشکل دارد، از آیه نباء بگیرید، از این روایت محمد ابن حسن بگیرید، از آن مبنای آقای خوئی بگیرید تمام این ها مشکل دارد و لذا خوب دقت بکنید ما عرض کردیم تمام این ها جای خودش همه اش شاهدند. مرز نیستند. اگر ما گفتیم حجیت تعبیدی را قبول نداریم مرادمان این است، مرز ندارد. ما در روایات ما بله این که مثلا در کتاب جامع الاحادیث در باب حجیت خبر من هم در دوره اول و هم در دوره دوم کل روایات جامع الاحادیث را از اول تا آخر خواندم باب حجیت خبر، هیچی را گذر نکردیم. گفتیم انصافا این روایات دلالت بر حجیت تعبیدی به این معنایی که می کنند نمی کند.

.....
بله این روایات رد سید مرتضی هست. سید مرتضی که قائل است خبر اصلا حجت نیست انصافا از مجموعه روایات در می آید که خبر واحد حجت است. این هست. این که ایشان بگویند نیست نه اما این که بیاییم بگوییم خبر ثقه یا بیاییم بگوییم خبر عدل، هیچ کدام از این اقوال ثابت نیست پس خلاصه مبنا روشن شد. این ضوابطی را که حضرات در حجیت تعبدی فرمودند هیچ کدامش تعبد دلیلش واضح نیست، روشن نیست. لذا ما دارای مرز در خبر واحد نیستیم که اگر این ور مرز بود قبول، آن ور مرز بود ناقبول. چنین چیزی نیست. بله تمام این اموری که به عنوان مرز نقل شده پیش ما شاهد است. و این شواهد هم دسته بندی کردیم و عرض کردیم قوی ترین شاهد تلقی اصحاب است. روایات شیعه یک خصوصیتی دارد و این تلقی اصحاب در مذهب شافعی نیست، در مذهب مالکی نیست، در مذاهب معروف اسلامی نیست. در خوارج هست.

پرسش: این تقلید است؟

آیت الله مددی: نه این تقلید نیست.

پرسش: تلقی قدما

آیت الله مددی: حالا تلقی اجمالی بین طائفه. حالا قدما. آن بحث باید یکی یکی حساب بشود.

تلقی را ما جزء شواهد گرفتیم. عده ای تلقی را هم مرز گرفتند پس این نکته اساسی اختلاف در حجیت خبر را من امروز برایتان مشخص کردم. آن وقت این شواهدی که الان مطرح می شود مثلا بعضی ها روی سند رفتند. اگر صحیح بود قبول و إلا فلا که دیروز توضیح دادیم. روی سند این روایت حالا چون باز مقدمات را گفتیم به سند روایات برگردیم. سند علی ما فی الکافی صحیح، مشکل ندارد. و سند این حدیث علی ما فی الکافی و التهذیب که از یحیی ابن الحجاج است، بعدیش را ندارد. آن هم مشکل ندارد. لکن آن ذیل را ندارد، إنما يحلل الکلام را ندارد. آن سند معتبر است اما إنما يحلل الکلام را ندارد. آن سندی که إنما يحلل الکلام دارد یا خالد ابن حجاج است کما فی التهذیب. خالد ابن حجاج توثیق واضحی ندارد. عبارت نجاشی هم اگر فرض کنید نسخ نجاشی مختلف است. بروید نگاه بکنید نسخه ای که الان چاپ شده به نظرم و اخوه دارد، و او دارد. این نسخه ای که الان چاپ کردند آقای زنجانی

هم حفظه الله تصحیح فرمودند این و اخوه دارد. من به نظرم نسخه ابن داوود بود ثقةً هو و اخوه. علی ای حال نسخه ایشان هم روشن نیست. الان راهی برای توثیق خالد ابن حجاج نداریم.

پرسش: مبهم ۲۰

آیت الله مددی: هو را ابن داوود دارد، در حافظه ام این طور بود. علی ای حال کیف ما کان، اما این نسخه مطبوع ندارد. یک نسخه ای به نظرم نسخه قهپائی مال اصفهان باشد ایشان اصلاً واو هم ندارد. اخوه خالد، به نظرم من در نسخه قهپائی نگاه کردم. پرسش: علامه هم هو ندارد.

آیت الله مددی: عرض کردم سه تا نسخه است یا بدون واو است، یا با واو است و بدون هو، فکر می کنم نسخه صحیح تر همین باشد و از این عبارت ثقة و اخوه خالد استظهار وثاقت نمی شود کرد. پس آن سند اشکال کرد. خالد ابن نجیح هم کلاً توثیق ندارد. ایشان توثیق ندارد و لذا عرض کردیم امثال صاحب جواهر تعبیر می کنند خبر خالد ابن نجیح. به نظرم مرحوم سید هم حاشیه عروه را ببینید سید هم می گوید خبر خالد ابن نجیح. در ذهنم این طور است و عجیب این است که آقای خوئی هم در این محاضرات که من دیدم راجع به سند بحث نکردند. در آن وقت خیلی متعرض مبانی و نکات رجالی نمی شدند.

علی ای حال کیف ما کان عرض کردیم خالد ابن نجیح بنا بر مشهور بین رجالی ها توثیق نشده است. دیروز یک شرح مفصلی بین شیعه دادیم، دیگر تکرار نمی کنیم. از بعد از زمان وحید، البته بعد از علامه چون تا زمان علامه که این مبانی را آورد خالد ابن نجیح شد جز مجهولین.

پرسش: نسخه ابن داوود از نجاشی چطور است که آن هو دارد؟

آیت الله مددی: الان نمی دانیم چون ابن داوود غلط زیاد دارد می گویند نسخه رجال به خط شیخ پیش ایشان بوده. بقیه را نمی دانیم.

پرسش: این از شیخ است یا از نجاشی؟

آیت الله مددی: ایشان از نجاشی است. از آن ور هم نجاشی، البته توضیحی دادند، انصافا غلط های دیگر هم دارد منحصر به این نیست. اجمالا در کتابش نکات بدیعی هست، نکات لطیفی هست چون نمی خواهم وارد بشوم اما غلط غولوط زیاد دارد. الان اعتماد بر آن کتاب خیلی مشکل است و لذا هم بین اصحاب خیلی جا نیفتاده. بیشتر به عنوان ذیل کلام می آورند به خلاف خلاصه علامه رحمه الله.

پس دقت بفرمایید، عنایت بفرمایید. در این جا بعد از علامه که آمد عرض کردیم عده از علمای ما بعد از علامه آمدند تک تک حساب کردند، گفتند این روایت خالد ابن نجیح را اصحاب تلقی به قبول کردند پس این قبول است. اسم این شد جابر و کاسر. این جابر و کاسر بعد پیدا شد. یک بحثی الان هست که آیا جابریت را قبول بکنیم یا کاسریت را قبول بکنیم یعنی ضعیف منجبر به عمل می شسود، قوی منکسر به اعراض می شود، جابریت را قبول بکنیم؟ کاسریت را قبول بکنیم؟ این یکی را قبول بکنیم؟ آن یکی را قبول بکنیم؟ هر دو را قبول نکنیم؟ این بحثی است که الان شده است.

پرسش: جابریت و کاسریت چیست؟

آیت الله مددی: واضح است، جابر جایی است که سند ضعیف است با عمل اصحاب جبران بشود، قوی بشود. کاسر جایی است که به عکسش خبر صحیح است به اعراض اصحاب ضعیف بشود و از بین برود. بشکанд.

عده ای از معاصرین هم شنیدم که بین جابر و کاسر تفصیل قائلند. عده ای هم سعی کردند توضیحاتی بدهند مثلا این مصداق آیه تبیین است، عرض کردیم تمام این حرف های ظاهرا خیلی مبنای علمی ندارد. اصولا جابر و کاسر خبر به عمل قبول بشود خبر ضعیف، جبران بشود، منجبر بشود قبول بکنیم این فقط در شیعه است، اشتباه نکنید! هیچ یک از اهل سنت نگفتند. بله اهل سنت اگر روایات موید هست آن را قبول می کنند. بعد درجاتی دارد. اگر ضعیف است ابتدائا به درجه حسن می رسد، اگر شواهد بیشتر شد به درجه صحیح لغیره، یک اصطلاحات خاص خودش. ما اصلا این اصطلاح را نداریم اما این که عمل فقها، عده ای از فقها به خبر ضعیف عمل بکنند این اصلا بین اهل سنت نیست. کلا نیست. دقت فرمودید؟ شیعه هم ندارد. این مطلبی است که اشتباه شده. نه در نجاشی هست

نه در کلمات. خود علامه هم ندارد. این کی درست شد؟ بعد از این که علامه آمد گفت این خبر ضعیف است گفتند خیلی خب اصحاب عمل کردند پس جابر است. عمل اصحاب جابر است یعنی بعد از قرن هشتم در ما پیدا شد اما قبل از قرن هشتم اصلا این صحبت را نمی کردند. می گفتند ما خبر را نگاه می کنیم اگر اصحاب عمل کردند مثلا محقق، مبنای محقق را عرض کردم کل خبر عمل به الاصحاب أو دلت القرائن علی صحته. این خبر حجت پیش محقق. کل خبر عمل به الاصحاب أو دلت القرائن علی صحته. نمی آمدند می گفتند این خبر صحیح است اصحاب اعراض کردند پس صحیح نیست. همچنین چیزی نبود. این بعد از علامه شد، اصلا آقایان رفتند در بحث های عجیب و غریبی در بحث شرح جابر و کاسر. نکته اش هم این بود روی موازین علامه این حدیث ضعیف بود لکن مثلا شیخ طوسی عمل کرده، همین حدیث را الان کلینی هم آورده، بین اصحاب هم مشهور است. این ها این طرح را پیشنهاد کردند که چون خبر ضعیف است، روی مبنای علامه. چون اصحاب عمل کردند روی واقعیت پس خبر ضعیف را قبول بکنیم. روشن شد؟

پرسش: مبنای علامه را

آیت الله مددی: خب نشد که، چون علامه خیلی جلیل القدر بود. حالا یک شوخی دارد که بعد از آن تقسیم اراضی در زمان شاه عده ای از آقای بروجردی سوال کردند که این اراضی را که به ما دادند نماز بخوانیم؟ گفتند غصبی است نخوانید. گفتند زمین را نمی شود ول بکنیم پس نماز نمی خوانیم. حالا غرض این که شما مشکلاتان این نشد که بیایند بگویند ما علامه را ول بکنیم، علامه قابل ول کردن نبود.. آمدند این کار را پیشنهاد کردند که بیایند بگویند منجر شد یا منکسر شد، سند صحیح است، روی مبنای، روشن شد ضم چه به چه کردند؟ لذا در مقابل این مطلبی که ایشان فرمودند اخباری ها یک: به مبنای علامه حمله کردند. دو: اصلا گفتند کل کتاب اربعه حجت است، تمام شد، کل کتب مشهوره، خصال و علل الشرائع، چون این ها کتب مشهوره اند. اخباری ها عده ایشان کتب اربعه گفتند، عده ایشان هم کل خبر گفتند. عده ایشان کتب مشهوره مثل صاحب وسائل. کتاب مشهوره مثل خصال، مثل امالی. نه فقط کتب اربعه. در مقابل کتب غیر مشهوره مثل دعائم، مثل فقه الرضا. اصلا مرحوم شیخ حر یک حاشیه ای دارد عده ای از این کتب غیر مشهوره را اسم می برد مثل مصباح الشریعة. مبنا روشن بشود، مبنای آن آقایان کتب مشهوره است نه فقط کتب اربعه.

پرسش: مبهم ۲۷

آیت الله مددی: مشهوره نه عمل، مشهوره یعنی یصح انتسابها إلی اربابها یعنی نسخش فراوان است، کتبی که نسخ فراوان دارد و طرق فراوان دارد و انتسابش به اصحابش ثابت است، این شد کتب مشهوره. جعلی نباشد مثلاً اختصاص آیا مال مفید است یا نه، این نه. البته ایشان اختصاص را هم قبول دارد. عجیب این است که مرحوم صاحب وسائل کتاب تحف العقول را قبول دارد با این که در زمان ایشان در بین شیعه مطرح شد یعنی صد سال قبل از ایشان. خیلی عجیب است، تحف العقول را جز کتب مشهوره آورده است. به هر حال مفردات مبانی را نمی خواهم وارد بحث بشوم

این ها حرفشان و دلیلشان هم روشن شد، گفت آن کتاب زیر خاک است درآوردند، حضرت می فرمایند اشکال ندارد، حدثو بها فإنها حق، سرش هم همین است ولذا نیامد بگوید کتب اربعه، کتب مشهوره. کتب مشهوره در اصطلاحشان کتابی که انتسابش اولاً در کتب به این گفتند آقای صدوق این کتاب را نوشته است. انتسابش به مولف روشن. نسخش هم فراوان. این نسخه ای که الان هست مال آن آقا است. حالا غیر از این که دو سه موردش ممکن است اختلافی باشد. کل احادیثی که با این اوصاف باشد حجت است. این مراد مبانی صاحب وسائل است. خیلی دقت بکنید با حفظ مبانی فوق العاده مهم است.

این راجع به این مطلب پس بنابراین و عرض کردیم بعد از یعنی این کاری که الان می خواهیم به شما بگوییم ما بعد از وحید بهبهانی. البته عرض کردم اوائلش مثل شهید ثانی این کار را کردند اما آنی که رسماً در حوزه های ما آمد بعد از وحید بهبهانی است. این منظومه فکری را می خواهم درست بکنم. بعد از وحید بهبهانی این مبنا آمد ما بیاییم خیلی از احادیثی را که شما می گوئید ضعیف است چون مجهول است نمی شناسیم راهی برای توثیقش پیدا بکنیم. این مجهول ها را بگوییم ثقة، اکتفا به این چند تا کتاب رجالی و کتاب خلاصه علامه نکنیم. خودمان هم راه جدیدی برای توثیق پیدا بکنیم. این فکر از قرن دوازده دیگه در حوزه های ما آمد. عده ای هم کلش را قبول کردند، عده ای هیچی را قبول نکردند. عده ای هم تفصیل قائل شدند. آن وقت از این ها مثل کتاب کامل الزیارات هست، حالا عده ای کامل الزیارات را مطلقاً قبول دارند ولی عده ای گفتند خصوص مشایخ. کتاب تفسیر علی ابن

.....

ابراهیم. کل اسانیدش یا خصوص مشایخ. دیگه حساب بکنید. این ها طرقي است که افرادی که مشایخ ثلاثه از آن ها نقل کردند. اصحاب اجماع، افرادی که هر کی از اصحاب اجماع از او نقل می کند. کسانی که مرحوم شیخ طوسی در کتاب فهرست نوشته له اصل یا نجاشی، هر کسی که گفته شده له اصل، ثقة ولو توثیق نشده باشد. هر کسی که شیخ صدوق به او طریق داشته باشد در مشیخه. حالا مرحوم شیخ صدوق به این خالد ابن نجیح در مشیخه طریق دارد. سه تا حدیث آن را که من دیدم در کتاب فقیه از آن نقل می کند. در مشیخه هم طریق به آن دارد و ما کان فیه عن خالد. طریقتش هم تصادفاً به ابن ابی عمیر عن خالد. من فعلا در ذهنم می آید در این کتب اربعه جایی نداریم ابن ابی عمیر از خالد نقل کرده باشد إلا در همین مشیخه شیخ صدوق رحمه الله. در این جا ابن ابی عمیر ازش نقل می کند.

خب این هم قرینه دوم شد، گفتیم مشایخ ثلاثه، یکی از آن مشایخ ثلاثه ابن ابی عمیر است. این شد دو تا قرینه. یکی وجود طریق در کتاب صدوق و یکی روایات ابن ابی عمیر. طریقتشان به ابن ابی عمیر هم صحیح است.

پرسش: وجود طریق چه شاهی است؟

آیت الله مددی: گفتند مثلاً مشهور بوده، جز کتاب مشهوره بوده لکن ظاهراً بهترین تقریب برای این کلام این باشد چون مرحوم صدوق در اول فقیه نوشته و جمیع ما فیه مستخرج من الکتب المشهورة التي عليها المعول و إليها المرجع. بعد مثال می زند مثل کتاب فلان و غیر ذلک من الاصول و المصنفات. این ها این طور استظهار کردند که هر جا صدوق طریقی در مشیخه به کسی بنویسد یعنی این شخص صاحب اصول و مصنفات است.

پرسش: درست است؟

آیت الله مددی: نه خیر باطل است، سر تا پایش باطل است. به نظرم می آید شاید بهترین وجه این باشد. حالا صدوق جز اجلاست آن ها هم گفته شده اما بهترین وجه شاید این باشد که این هم باطل است.

.....

علی ای حال پس بنابراین اولاً عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا مشیخه مرحوم صدوق طریق به کتب نیست، طریق به روایات است. مشیخه تهذیب و استبصار طریق به کتب است. این دو تا با هم خلط نشوند. و اصولاً عرض کردیم مرحوم شیخ صدوق اصلاً فهرست داشته. فهرست در اصطلاح طریقی است که شخص به کتب داشته نه به روایت. به کتب. خود مرحوم صدوق فهرست داشته. استادش ابن الولید فهرست معروف داشته. یک مقداری از فهرست نجاشی و شیخ یک مقداریش از طریق صدوق است. شاید فهرست صدوق باشد اما از فهرست ابن الولید الی ما شا الله. بیش از یک مقدار. چندین مقدار فهرست این از فهرست ابن الولید است. و لذا ما احتمال دادیم عده ای از موارد که شیخ صدوق طریق به آن ها نیاورده چون دقت بکنید شیخ صدوق آن که من همین جوری حساب اجمالی کردم حدوداً چهارصد، ۴۲۰ مورد را در مشیخه ذکر کرده، ما کان فیه عن فلان، عن فلان. به نظرم ۴۰۰، ۴۲۰ مورد است اما حدود بیش از نود مورد هم اسم نبرده است. اگر آقایان خواستند مستدرک نگاه بکنند شرح من لا یحضره الفقیه، مستدرک حاجی نوری، ایشان لیست را در آن جا داده است، ۹۵ تاست، ۹۴ تاست. ۹۶ تاست لکن بعضی هایش به نظرم تکرار است مثلاً صدوق از آن ها روایت دارد اما طریقش را بهشان ننوشته. من فکر می کنم حتی در این ها مشاهیر هستند. خیال نکنید مجاهیل. مثلاً یونس ابن عبدالرحمن. صدوق طریقش را در مشیخه نیاورده. البته از یونس هم کم نقل می کند، در کل فقیه علی ما ببالی به نظرم ده تا روایت، همچنین اجمالاً به ذهنم می آید ده روایت در کلش.

و من فکر می کنم، خوب دقت بکنید این استظهار بنده است، شاید هم حاجی نوری نوشته، چون من تمام نوشته های حاجی نوری را ندیدم، احتمال می دهم عده ای از این افراد را که اسم نبرده در فهرست آورده، یعنی اگر اسم نبرده نه همه شان چون بعضی ها را هم اسم نبرده. حالا چون یک شرحی دارد که من نمی خواهم وارد بشوم. بعضی از موارد به نظرم از قلمش در آورده چون من با خود کتاب فقیه مقارنه کردم، به نظرم از قلمش در رفته بعضی از موارد که اسم نبرده. اما احتمال می دهم بعضی از مواردی که اسم نبرده از کتابش است. و طریقش را به کتاب در فهرست نوشته، دیگر این جا ننوشته. مثلاً کتاب یونس در خود قم چندین نسخه داشته، عرض کردیم در آن زمان خوب دقت بکنید نمی گفتند نسخه، بلکه روایات می گفتند. روایة در آن زمان یعنی نسخه. این عبارتی که

.....

استاد ایشان مرحوم ابن الولید دارد کتب یونس ابن عبدالرحمن الی هی بالروایات. می گوید کتاب های یونس که نسخه های مختلف دارد. ما فعلا می گوئیم چاپ های مختلف. سابقا ها می گفتند نسخه های مختلف، در آن زمان می گفتند روایات مختلف. الی هی بالروایات. روایت فلان، روایت فلان. این جوری حساب می کردند. کلها صحیحة يعتمد إلی آخر کلام پس نمی شود بگوئیم مرحوم شیخ صدوق به یونس طریق نداشته. بنابراین این مطلب که اصولا اولایک: مراد ایشان از طریق این است که تمام این افراد صاحب اصولند، خیلی هایشان مجهولند، اصلا خیلی هایشان را نمی شناسیم، اصلا بعضی هایشان بین اهل سنت هم واضح نیستند مثل آن روایت واقف، چیزهای عجیب غریب دارد، اصلا قابل تصور نیست که این ها صاحب کتاب باشند چه برسد به نوادر، چه برسد به مصنفات و اصول. و کرارا عرض کردیم ایشان مثلا در همین جا وقتی می گوید آن روایت خالد ابن نجیح را من از کتاب ابن ابی عمیر. اسم ابن ابی عمیر را دیدم می گوید من در حقیقت از کتاب ابن ابی عمیر نقل کردم نه این که خالد کتاب دارد. این اشتباه شده. خالد کتاب ندارد. تا این که این کتاب را جز اصول و مصنفات هم باشد، مراد ایشان روایتش است، این روایت خالد در کتاب ابن ابی عمیر بوده. این درست است.

پس بنابراین مجرد این که طریق داشته باشد کافی نیست. بقیه طرق هم که وضعش واضح است نمی خواهیم متعرض بشویم. فقط مانده یک نکته دیگر، می گویند نجاشی اسم ایشان را آورده پس صاحب کتاب بوده. این را ان شا الله بعد متعرض می شویم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین